بسم الله النّور

المیزان خوانی جلسه سیزدهم- دوره دوم- سوره مبارکه کهف - ۳۰/ مهر /۱۴۰۳

بخش اول

- ادامه شرح سیاق ۴۷ - ۵۹

بخش دوم

عرفان نجف، شرح زندگی ملاحسینقلی همدانی و کرامات ایشون

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم وَ به نَسْتَعِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِین "

" اللّهُمّ کُنْ لِوَلِیّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا برحمتک یا ارحم الراحمین"

بخش اول

ادامه شرح سیاق ۴۷ - ۵۹

جلسه سیزدهم المیزان، در محضر سوره مبارکه کهف هستیم سیاق آیات ۴۷ تا ۵۹. ما فقط یک آیه از سیاق را خوندیم و آیه ۴۸ را امروز ان‌شاءالله ادامه خواهیم داد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

آیه ۴۸"وَعُرِضُوا عَلَی رَبِّکَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾ "

"عُرِضُوا" فعل ماضی مجهول هست، ضمیر جمعش برمی‌گرده به همان مشرکین آیه قبل. ضمیر جمع در **"عُرِضُوا"**و همچنین آیه ۴۷ همه برمی‌گرده به مشرکین. اینها چیکار کردند؟ میگه به نفس خود و اسباب ظاهری که مربوط به زندگی ایشان هست رکون و اعتماد کردند. دل‌شون را یک‌جا به زینت زندگی دنیا دادند، اونقدر به اون زینت زندگی دل بستند انگار که به یک امر باقی و دائم دل می‌بندند و این باعث شد که با پروردگارشان قطع رابطه کنند و همین انکار معاد باعث شد که بی‌مبالات بشن نسبت به کارهاشون.

همینجور مسیر را داره میره. میگه این مشرکینی که **"وَعُرِضُوا عَلَی رَبِّکَ"** هست عرضه شدن، اون مشرکینی که دل به زینت دنیا بستند یک جوری دل بستند انگار که به یک امر دائم و باقی دل می‌بندند بعد بی مبالات شدند نسبت بهش. میگه مادام که اساس امتحان الهی برجا هست وضع‌شون اینجوریه یعنی تا زمانی که به زینتهای دنیا دل ببندند، از آخرت غافل بشن، اینجوری میشه وضعیت‌شون و میشه **"وَعُرِضُوا"**.

خداوند آنچه که زینت بر روی زمین بود و دل‌های مردم روی زمین را می‌ربود، به صورت خاکی خشک درآورد آن وقت است که جزء پروردگارشان و خودشان و نامه اعمال شان چیزی برایشان نمی‌ماند. و آن وقت است که بر پروردگار خود به صف واحد عرضه می‌شوند.

فعل مجهول هست **"وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا"** صفاً تنوین نکره داره یعنی یک صف واحد. **"وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا"** به صف واحد عرضه می‌شوند به طوری که هیچ‌یک بر دیگری برتری نداشته باشند.

نحوه صف وایسادن در قیامت چجوری هستش که هیچ‌کس از کنار دستیش عقب و جلو نیست، چپ و راست نیست، یه جوری هست که همه توی یک موقعیت برابر هستند؟ (دقیقه ۵) ممکنه این صف‌ها حالت افقی باشه. باید تصویر سازی بکنیم. نمی‌دونیم که در قیامت ما چجوری صف می‌بندیم. ما که یک نفر دو نفر نیستیم که چندین میلیارد آدم هستیم یعنی اگر الان ۸ میلیارد آدم روی زمین هستند، همین‌قدر هم قبلا فوت شدند، رندش کنیم ۲۰ میلیارد آدم می‌خوان که صف ببندند. این ۲۰ میلیارد آدم چجوری صف می‌بندند که اولا فضای اونجوری اشغال نباید بکنند چون بخوان کنار هم بایستند یک قطر بیشتر از کره زمین می‌خواد. چجوری کنار هم صف ببندند که نه از هم جلو بیفتند نه از عقب بیفتند و ضمن اینکه تمام موقعیت هاشون برابر هست؟ همه یه جوری در صف می‌ایستند که انگار فقط خودش هست و خدا. می‌گیرید چی میگم؟ یعنی این ۲۰ میلیارد نفر(من یه عدد همینجوری گفتم.) این ۲۰ میلیارد نفر یه جوری توی صف قرار می‌گیرند انگار هیچکس نیست و خودش هست و خدا. میگه عرضه میشه **"وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ"**. چجوری هست؟ نمی‌دونیم. برای قیامت همه اونایی که مردن و همه اونایی که زنده بودند و مردند، همه دوباره بلند میشن. توی محشر همه یه جا هستند، خوب و بد. بعد برای مشرکین یه ذره تشدید هم می‌کنه یعنی میگه عرضه میشن. برای مومنین میگه احترامی براشون هست. ولی قبل از اینکه نامه اعمال بررسی بشه و تکلیف مشخص بشه همچین صفی را خواهیم گذراند، یجوری می‌ایستیم که نه فضایی را اشغال کنیم، چون فضا اشغال کردن میشه مدیریت، باید یه عالمه شما تدبیر بچینی، پس با حساب و کتاب دنیایی نیست، یه حساب کتاب جدایی داره. اونجا صف بستن و عرضه شدن یه حساب کتاب جدایی داره و هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد، نه حسب و نسب مایه‌ی برتری هست. ولی همه توی صف هستند، اونجا همه کنار هم هستیم، همه همدیگه را می‌بینیم. لحظه محشر همه همدیگه رو می‌بینیم. کل این ۲۰ میلیارد، ۳۰ میلیارد آدم، همدیگه را می‌بینند به همدیگه اشراف پیدا می‌کنند ولی اینقدر همه فکر خودشون هستند، اونجا همه فقط دغدغه اینو داریم که خودمون چجوری الان می‌خواهیم برخورد کنیم در مقابل خداوند. مادرمون را می‌بینیم بچه مون را می‌بینیم فامیل‌مون را می‌بینیم، نمی‌تونیم توجه کنیم، اصلا دیگه برامون مهم نیست فقط خودمون مهم هستیم. این حالت را اونجا باید تجربه کنیم بفهمیم یعنی چی که مادر به بچه و پدر و مادرش و پدر به بچه و پدر و مادرش هیچ اهمیتی نمی‌ده." **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾"** از برادرش فرار می‌کنه از پدر و مادرش فرار می‌کنه و از همسرش فرار می‌کنه. یه صحنه‌ای را خدا برای ما به وجود میاره در محشر که با حساب کتاب دنیایی نمیشه توصیفش کرد فقط می‌دونیم که عرضه خواهیم شد صف می‌کشیم عیان می‌شیم، همه چیزمون رخ هست، در پسِ پرده نیست.

عرضه میشن تا میان همه داوری بشه، در این حال همه به رای‌العین می‌بینند و می‌فهمند که خدا یگانه و حق مبین بوده بت‌ها و هر چیز دیگری که می‌پرستیدند فقط اوهام و خرافات بوده که اینها اصلا خدایی براشون

نمی‌کردند و از خدا بی‌نیازشون نمی‌کرده. نه نفس‌شان استقلال داشته نه اسباب ظاهری می‌توانستند براشون کاری کنند یعنی ما تازه اونجا می‌فهمیم که این همه استقلال نفسی که اینجا برای خودمون قائل بودیم اونجا اصلا وجود نداره. اینجا برای خودمون یه استقلالی قائلیم همون منی که میگیم اونجا نیست، اون نفس استقلالش را از دست میده. نیمن هم نیستیم به قول شما. آن روز می‌فهمند که در این پندارها به خطا رفته اند، راهی که رفته‌اند راه خطایی بوده و همین وضع که عرضه بر پروردگار می‌شوند، باز به خاطر اعمال خودشون هست. اینها توهم داشتند، توهم داشتند که قیامتی نیست و موقفی نیست. (دقیقه ۱۰)

بعد می‌فرماید **"لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ"** ما شما را همانطور که بار اول خلق‌تون کردیم و آوردیم‌تون. استبعاد (استبعاد از بعید شمردن میاد.) مشرکین به این شکل بوده، مگه میشه ما دوباره زنده بشیم؟ این رو مرتب سوال کردند توی آیات مختلف. چطور ممکنه ما مردیم پوسیدیم جزو خاک شدیم یه بار دیگه با همین قد و قواره و با همین جسم دوباره حاضر خواهیم شد؟ خدا میگه کاری نداره، همون‌طور که روز اول شما را خلق کردم تازه اون موقع الگو نداشتم الان الگو هم دارم، اگر با ذهن بشری شما هم بخوام قیاس کنم من الان یک الگو دارم از هر کدوم از شماها، دوباره همون را خلق می‌کنم، برای من که کاری نداره. بعد توی یه جاهای دیگه میفرماید **" وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ"** خیلی تازه آسونتر هم هست کاری نداره.

نکات؛ چهار تا جمله داریم:

۱ . عُرِضُوا

۲. لَقَدْ جِئْتُمُونَا

۳. بَلْ زَعَمْتُمْ

۴. وَوُضِعَ الْكِتَابُ

اگر بخواهیم کل وقایع حشر و قیامت را توی چهارتا جمله خلاصه کنیم این چهار تا جمله هست یعنی همون ماجراهای قیامت توی این آیه خلاصه شده. تفصیل جزئیات روز قیامت توی این چهار تا جمله هست. از فاصله خروج از قبر، ما بلند میشیم از قبرها، بعث بهش میگن، از فاصله خروج از قبر تا حشر، با اون صحنه‌ای که عرضه میشیم، هر چی که اتفاق میفته، انتظار می‌کشیم، توی صف هستیم همه همدیگه را می‌شناسیم، یه جا می‌خواهیم آبرومون نره، نگران آبرومون هستیم و این خیلی صحنه‌های عجیب و غریب اونجا اتفاق میفته تا انتها، تا اونجایی که کار فیصله پیدا می‌کنه و مشخص میشه که بهشت هست یا جهنم هست. یعنی سر منزل مقصود ما یا بهشت هست یا جهنم هست چون غیر از این دو تا که ما حد وسطی نداریم. تا اونجا یعنی از لحظه خروج از قبر در هنگام قیامت تا لحظه فیصله دادن **"قُضِيَ الْأَمْرُ"** که داریم، همه‌ی این اتفاقات را توی این چهار جمله خلاصه آورده، آیه ۴۸. البته به اجمال آورده.

این جمله **"وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ"** هم سه تا نکته داره. المیزان را باید اینجوری بخونیم. ۱. **"عُرِضُوا"** یعنی چی؟ عرضه شدن یعنی چی؟ خودشون اختیاری ندارند چون میگه مجهول، عرضه شدند. چند بار عرض کردم، وقتی داره راجع به قیامت صحبت می‌کنه از افعال ماضی اسم میاره در حالی که برای من و شما هنوز قیامتی اتفاق نیفتاده، ما توی ذهن‌مون این رو موکول می‌کنیم به یک زمان آینده، تازه آینده دور. در حالی که خدا توی قرآن با افعال ماضی از قیامت صحبت می‌کنه؛ چرا؟ حتمی بودنش را چجوری با ماضی می‌خواهیم نشون بدیم؟ ببینید اگر با زمان حال بیاره باز قابل دررفتن هست. اگر با افعال آینده بیاره یعنی خب دیگه میشه یه جوری از زیرش در رفت اما وقتی با گذشته میاره وقتی ما میگیم یه اتفاقی در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده دیگه شما راه گریزی از اون اتفاق ندارید، قیامت اینجوریه، افعالش ماضی هست. میگه **"وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا"** یا مثلا میگه **"وَعُرِضُوا"** **"فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ""وَنُفِخَ فِي الصُّورِ"** نود درصد افعال مربوط به قیامت ماضی هست. مثلا **"يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ"** داریم **"وَنُفِخَ فِي الصُّورِ"** هم داریم. اکثرا ماضی هست چون که شما دیگه هیچ انکاری نخواهی داشت برای فعل ماضی. (دقیقه ۱۵)

این **"وَعُرِضُوا"** نکته اولش. یک: ناگزیر هستیم به جبر، به جبر ناگزیر از حشر هستیم، چه بخواهیم چه نخواهیم خدا ما را ردیف‌مون می‌کنه برای حشر.

سوال: این شیوه در ادبیات عرب مرسوم بوده؟ پاسخ: اصطلاحا میگن قطعی‌الوقوع یا محقق شده، اگر بخوان یک امری را که خیلی روش یقین دارند بیان کنند. بله؛ با فعل ماضی.

نکته اول: ناگزیر از حشر هستیم، مجبوریم.

نکته دوم: از کاف **"عَلَى رَبِّكَ"** چی می‌فهمیم؟ چرا گفت **"عَلَى رَبِّكَ"** و نگفت علی ربهم. مگه مخاطب مشرکین نبود چرا اینجا گفت **"عَلَى رَبِّكَ"**؟ هیچ گونه کرامتی پیش خدا ندارند انگار خدا داره راجع به اونها صحبت می‌کنه ولی روش را کرده اون طرف به سمت حضرت پیغمبر. متوجه هستید؟ وقتی میگه **"عَلَى رَبِّكَ"** نمیگه علی ربهم یعنی اصلا واسه من ارزشی ندارند که بخوام حساب‌شون کنم. پروردگارِ توی پیغمبر، اینها را در این حالت جبر قرار میده و من اینها رو اصلا آدم حساب شون نمی‌کنم که بخوام حتی ضمیر براشون بیارم. گرفتید؟ نگفته علی ربهم، گفته **"عَلَى رَبِّكَ"**، هیچگونه حرمت و کرامتی پیش خداوند در روز قیامت ندارند. و

نکته سوم: اون تفاضل و برتری‌هایی که ما توی دنیا داریم، توی دنیا با هم دیگه اختلاف فضل داریم یکی زیباست یکی وضع مالیش خیلی خوبه یکی مقام دنیایی داره یکی اولاد خوبی داره هر چیزی که ما اسمش را می‌گذاریم تفاضل دنیوی. همه‌ی تفاضل‌ها و احتراماتی که توی دنیا به همدیگه بر اساس اوهام خودمون، آقای دکتر، آقای مهندس، خانم فلان، اینها اوهام ماست، اینها قرارداد بین من و شماست، هر چی که برای خودمون تفاضل داشتیم همه از بین میرن و خدا میگه صفا، همه این آدم‌ها، دکتره، مهندسه، رییس جمهوره همه توی یک صف هستند. **"وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا"** توی یک صف قرار گرفتند.

و اما **"بَلْ زَعَمْتُمْ"**. **"بَلْ"** حرف اعراض هست اصطلاحا. من بخونم ببینیم می‌تونیم نکته‌هاش رو جدا کنیم. می‌فرماید و جمله **"بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"** میتونه شبیه **" أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ "** (آیه ۱۱۵ سوره مبارکه مومنون باشه)

به**"بَلْ"** میگیم حرف اعراض، می‌دونید دیگه؟ **"بَلْ"** حرف اعراض هست مثلا من یه جمله‌ای میگم بعد با بلکه جمله قبلیم را ازش اعراض می‌کنم و یه مفهوم جدیدی را میارم، به این میگن حرف اعراض. میگه اعراض از جمله قبل باشد جمله قبلی چی بود؟ **" لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ"** میشه جمله قبل، پس این اعراض از اون هست.

حالت یک. چی شد که اعراض از جمله **"لَقَدْ جِئْتُمُونَا"** شد؟ باید معنیش را هم بگم. میگه که زینت دنیا و تعلق دل‌هاتون به اسباب ظاهری، شما را از عبادت ما بازداشته بلکه نه فقط این، از این هم بالاتر **"بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"**. گرفتید؟ اعراض اینها رو اینجوری بگیرم. شما اینقدر درگیر این زینت‌های دنیایی شُدید که غافل شدید، نه تنها غافل شدید بلکه فکر کردید هیچ معادی نیست. این یک حالت اعراض. این شماره یک. (دقیقه ۲۰)

بریم پایین‌تر. علامه میگه احتمالی هم دارد این **"بَلْ"** که حرف اعراض هست ممکنه اعراض تقدیری باشه؛ تقدیر یعنی چی؟ یعنی داخل پرانتز یه چیزی بوده. ببینید من توی حالت اول به جمله قبل اعراض زدم اما توی این حالت دوم جمله قبلی نداریم. بگیم در تقدیر یه چیزی بوده مثلا بگیم جهل، جهل‌شون چه جوری میشه؟ اینها از روی جهل‌شون داخل پرانتز عذرخواهی کردند خدایا ببخشید معذرت می‌خواهیم، بعد خدا میگه نه، بلکه اصلا معذرت خواهی‌تون را قبول نمی‌کنیم هیچی، شما فکر کردید **"أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"**. گرفتید؟ دو حالت اعراض هم براش در نظر گرفته علامه.

دو حالت اعراض **"بَلْ"**، یا به جمله قبل برمی‌گردونیم یا به یه حالت تقدیری. که بگیم اومدن معذرت خواهی کردند خدا معذرت خواهی‌شون را قبول نکرد. نه تنها معذرت خواهی‌تون را قبول نمی‌کنم بلکه شما اینجوری بودید **"زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"** مفهومه؟ شما اینقدر درگیر زینت بودید غافل شدید نه تنها غافل شدید بلکه **"زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"** در پایینی معذرت خواهی هم اضافه می‌کنه به مفهوم. پایین معذرت خواهی کردند نه ما معذرت خواهی شما را قبول نمی‌کنیم. اینها گفتند ما نمی‌دونستیم خدا میگه نه شما خوب هم می‌دونستید، کی گفته نمی‌دونستید؟ خوبم می‌دونستید و فکر کردید بلکه، بالاتر از جهل‌تون **" زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ﴿۴۸﴾"**.

جا افتاد این **"بَلْ"** را چجوری تفسیر کرد؟

مشغولیت غفلت میاره. قدیم علما می‌گفتند تذکر یه چکش هست هر از چندگاهی باید با این چکش بزنیم توی سر خودمون. هر از چندگاهی این چکش، این تذکر باید بخوره، باید تذکر داده بشه وگرنه اینقدر مشغول میشیم که یادمون میره. مثال بچه‌ای که از مادرش جدا کردیم درگیر اسباب‌بازی و خوراکی‌ها شد، اگر بچه فطرتش پاک بود دو ساعت میشه سرگرمش کرد و دیگه بی تاب میشه و مادرش را می‌خواد، نمیشه بچه را گول زد ولی ما گول می‌خوریم ما هفتاد سال، هشتاد سال، صد سال فریب می‌خوریم، درگیر این اسباب‌بازی‌های دنیایی هستیم یه دفعه‌ای مواجه میشیم با بعث و حشر.

با همون جسم که توی دنیا بودیم با همون جسم توی قیامت محشور میشیم. همانطور که بار اول خلق شدیم و خدا برامون یه قالب بدنی قرار داد. اینکه ما با کدوم جسم‌مون، با جسم بچگی‌مون با جسم جوانی‌مون با جسم پیری‌مون موقع مرگ محشور میشیم؟ با جسم بالغ محشور میشیم، همه می‌فهمیم این رو. چون نه پیرمرد یا پیرزن هشتاد نود ساله می‌تونه اونجا خوب از پس خودش بر بیاد، نه بچه. باید یه آدم بالغ باشه حالا بین ۳۰ تا ۵۰، ۴۰ . هر چیزی که هست آدمی که به بلوغ فکری و عقلی و جسمی رسیده باشه، اونجا با اون جسم‌مون حاضر میشیم، حالا چیزی هست که گفتند.

حالا یه چیزی هست بچه‌هایی که قبل از سن بلوغ از دنیا میرن اونها به همون حالت بچگی هستند چون کاری نکردند. قبل از حالت تکلیف قبل از حالت بلوغ، اونجا بچه‌ها همون بچه هستند به شکل بچه محشور میشن ولی بعد از بلوغ به همون اندازه ای که از بلوغ‌مون گذشته یک سال، دو سال، بیست سال به همون اندازه خدا باهامون حساب کتاب می‌کنه. (دقیقه ۲۵)

آیه ۴۹" وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿۴۹﴾ "

" وُضِعَ" فعل ماضی مجهول. **"وُضِعَ الْكِتَابُ"** وضع کتاب یعنی نصبش. حالا کتاب نه این کتاب و کاغذ و اینها یعنی به شکل کتاب دنیایی نیست یه حالتی از علم و اشراف هست. تشبیهش اینه یه قاضی، یه دفتر حکم یه دیوانی را گذاشته جلوش و همه اون مخاطبین و حضار این دیوان را می‌بینند و بهش اعتقاد دارند حالا اسمش را بذاریم کتاب قانون، اون را می‌بینند و منتظرند قاضی بر اساس اون کتاب، حکم بده. این صحنه را داره اینجوری برای ما بیان می‌کنه **"وَوُضِعَ الْكِتَابُ"** کتابِ نصب شده، ما این کتاب را می‌بینیم. حالا نکته داره.

کلمه **"مُشْفِقِينَ "** از ریشه شفق. مشفق اسم فاعل از باب افعال هست. اشفاق، شفق. به معنای رقت. جناب راغب اصفهانی توی کتابش میگه که عنایت آمیخته با ترس یعنی عنایت به علاوه ترس. عنایت یعنی محبت، لطف. توجهی که ما مبذول می‌داریم نسبت به شخصی، بهش میگن عنایت به علاوه ترس یعنی ما گزینه ترس را داریم. بعد علامه میگن که اگر با **مِن** متعدی بشه ترس بیشتر هست، اگر با **فی** متعدی بشه عنایت بیشتر هست یعنی

اگر بگیم **مشفقین فی** اون بار محبتی‌ش بیشتر هست. مادری که اینقدر بچه‌اش را دوست داره از اینکه بچه‌اش بره لبه یک ارتفاعی، می‌ترسه به این حالت میگن اشفاق مادر. توی فارسی میگیم دلسوز هست. یا پدر هست مادر هست دوست هست همسایه هست هر کسی که نسبت به ما یک اشفاقی داره، از بس که ما را دوست داره نگران هست که یک اتفاقی برامون بیفته، به این حالت میگن اشفاق. اگر با حرف اضافه **فی** بیاد محبت بیشتر هست اگر با حرف اضافه **مِن** بیاد ترس بیشتر هست.

حالا اینجا چی میگه؟ **"مُشْفِقِينَ مِن "**، یعنی چی؟ ترس. ترسش بیشتر هست. اون **"فِيهِ "** به اون ربطی نداره، **مِن‌ما** بوده. عرض کردم اول نزدیکترین حرف اضافه را می‌گیریم. **مِن** را می‌گیریم. **"فِيهِ "** مال کتاب هست، **"هِ"** در **"فِيهِ "**به کتاب برمی‌گرده. ما اینجا مِن داریم حرف متعدی برای مشفقین. ترسشون بیشتر هست، ازش می ترسند. اینجا معنای ترس می‌گیریم، از اون کتابی که براشون باز شده وحشت دارند. کتاب که باز میشه اینها وحشت می‌کنند.

کلمه **" وَيْلَ"** هم ببینید. **"وَيْلَ"** یعنی هلاکت. موقع مصیبت می‌گیم واویلا، به خاطر اینکه از شدت اون مصیبت ما ناگهان یاد هلاکت میفتیم. واویلتا، واویلا، واویل، يَا وَيْلَتَنَا داریم توی قرآن، یاویلتاه داریم. اینقدر این مصیبت سنگین هست که آدم یاد هلاکت میفته. **" وَيْلَ"**یک چاه هست ولی کاربردش توی ادبیات عرب، بیشتر به معنای هلاکت رسیدن یعنی مفهوم نابودی و هلاکت داره.

نکته بعدی؛ علامه یک نکته جالبی را میگن. میگن کتاب، الف و لامش. (دقیقه ۳۰)

الف و لام عهدها را یادتون هست؟ ما سه نوع عهد داشتیم. الف و لام یا عهد هست یا جنس هست. جنس یعنی مثل استغراق، جنس یعنی الف و لام را بردار به جاش کُل بذار. میگیم که **"إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ"** یعنی کل انسانها. اون الف و لام معنی کُل میده بهش میگن جنس. یا **"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ"** الف و لام رجس یعنی کُل رجس‌ها، همه آلودگی‌ها و پلیدی ها از این خاندان به دور هست. به این میگن الف و لام جنس، استغراق. یه جنس مجازی هم داریم که کاری نداریم. پس الف و لام یا جنس هست یا عهد هست. جنس رو گفتیم به معنای استغراق، کُل.

عهد سه تاست. عهد ذکری، ذهنی، حضوری. حضوری: یکی الیوم در**"الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ"** یعنی همین الان جلوی چشم هست، می‌بینیم می‌شنویم باهاش همین الان مواجه هستیم، این حضور هست، یعنی حضور داریم، اون هم حضور داره.

ذهنی، علمی هم بهش میگن یعنی از قبل من یک شناختی یک معرفتی نسبت بهش دارم.

ذکری یعنی توی آیه قبل ازش یاد شده.

پس ذهنی، ذکری، حضوری. ذهنی یا علمی یعنی از قبل شناخت داریم مثل **"تَحْتَ الشّجَرَةِ"** یعنی اون درختی که بود یا بعضی از الکتابهایی که اینجا هست به معنای القرآن هست، یعنی می‌شناسیم این قرآن را. ذکری یعنی از آیه قبل ما اون زمینه را داریم. الیوم حضوری هست یعنی همین الان همین امروز، حضور هست.

اینجا به نظر شما الف و لام این **" الْكِتَابِ"** چیه؟ نکته جالبی علامه گفتند. آیا به معنای همه کتابهاست **"وَوُضِعَ الْكِتَابُ"**؟ ذهنی هست، شناخت داریم، می‌شناسیم این **" الْكِتَابِ"** را.

سوال: ذکری هست؟ پاسخ: ذکری، آیه قبل می‌خواد. آیه قبل کجا کتاب داشتیم که این باشه؟

یه نکته دیگه هم علامه میگن میگه کتابه واحد هست مال همه خلائق هست مثل همون کتاب قانون که گفتم. ببینید ما توی قیامت دو نوع کتاب داریم یکی کتاب شخصی هست. کتاب شخصی آیه‌ش را هم بلدیم **"وَكُلّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ"** الی آخر. یه دونه کتاب هم اینجا هست که ازش نمی‌تونیم فرار کنیم. یه کتاب شخصی داریم و یک کتابی که واسه همه هست. اینجا کتاب واسه همه هست، برای همین الف و لام ذهنی هست، شناخته شده هست. " الْكِتَابُ" در **"وَوُضِعَ الْكِتَابُ"** همون کتاب قانونی که گفتم برای قاضی هست حالا شما اون رو توی مقیاس قیامت حسابش کنید. یه کتاب واحدی هست برای همه هست، یک کتاب واحدی هست که اعمال تمامی خلایق در آن ضبط شده. اعمال همه خلایق در آن ضبط شده آن را برای حساب نصب می‌کنند.

از جنس ماده هست؟ نه. چجوریه؟ پوست و کاغذ و اینهاست؟ نه. یه چیزی هست همه می‌بینیم نمی‌تونیم براش جنسی از ماده تصور کنیم. کتاب جداگانه مال یه آیه دیگه هست، علامه میگه اینجا فقط کتاب مشترکِ همه هست.

بعد اون نظراتی که گفته بعضی‌ها گفتند که منظور از اون کتاب نامه‌های اعمال هست، غلط هست. گفتیم که این کتاب تکی نیست. نامه‌های اعمال غلط هست یا اون نظری که گفته الف و لام استغراق هست یعنی کُل بذاریم اونم غلط هست پس این الف و لامِ عهد ذهنی هست. جا افتاد؟ الف و لام ذهنی یعنی شناخته شده هست. **"إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ"** توی سوره توبه آیه ۴۱، **"الْغَارِ"** یعنی اون غار ثور. می‌شناسیم می‌دونیم راجع به کدوم غار صحبت می‌کنه به اون میگن ذهنی یا علمی. نسبت بهش دانش داریم. از قبل برامون تعریف شده می‌دونستیم یه غار ثوری هست یا مثلا **"تَحْتَ الشّجَرَةِ"** در سوره فتح، الف و لامش ذهنی هست. زیر اون درختی که خارج از شهر مکه از اهالی مدینه اومدند با پیامبر پیمان بستند. (دقیقه ۳۵) اون یه درخت هست، درختی که می‌دونیم کدوم درخت هست، مشخص هست. به این میگن ذهنی، شناخته شده. استغراق یعنی کُل، که جنس هست. عهدها هم سه تا بود که یا ذکری، ذکری تعدادش کم هست یعنی توی آیه قبل اومده باشه، یا ذهنی هست یا حضوری. حضوری یعنی همین الان، جلوی چشم هست.

سوال: حضوری همیشه با یوم میاد؟ پاسخ: چیزهایی مثل الیوم، مشخص‌ترین مثالش الیوم هست. می‌خوام بگم حضور را شما می‌بینید همین الان جلوی چشم‌تون هست.

سوال: توی تفسیر میگه مانند **"وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ"** ؟ پاسخ: میگه باهاش منافاتی نداره یعنی اون کتاب شخصی هست این کتاب همگانی هست. منظور علامه این هست، میگه ممکنه یکی بپرسه پس اون آیه چی؟ آیا با این آیه منافات داره؟ علامه میگه: نه؛ منافاتی نداره این کتاب مال همه هست، اون کتاب مال شخص هست.

پس ما دو نوع کتاب دریافت می‌کنیم. دریافت یعنی نسبت بهش اونجا مواجه میشیم اشراف پیدا می‌کنیم.

سوال: چرا کتاب عمومی اومده؟ پاسخ: قوانین خدا توی اون عمومیِ هست، اون مشترک هست، بر اساس اون خودمون را قضاوت می‌کنیم. مثل چی بهتون بگم یه کتاب قانون اساسی داریم بعد مثلا برای من و شما یه مورد خاصی پیش میاد مورد خاص را باید به اون کتاب بزرگ مراجعه کنیم. من دارم فقط مثال میزنم تا برامون جا بیفته. دقیقا اینجوری نیست، واقعا نرفتیم ببینیم که چه خبر هست. یه کتابی هست مرجع هست اون یکی کتاب‌ها زیر مجموعه این هستند یعنی از این منشأ گرفتند، خدا میاد قوانینش را بر اساس اون کتاب مرجع میگه، بعد ما وقتی کتاب شخصی خودمون را دریافت می‌کنیم با اون کتاب اصلی می‌سنجیم؛ مفهومه؟ اینجوری هست برنامه.

سوال: کتاب اعمالی که منتظرش بودیم؟ پاسخ: بله؛ اون کتاب شخصیِ زیر مجموعه‌ی این کتاب بزرگِ هست. ما چاره‌ای نداریم با ذهن دنیایی و بشری یه کتابی توی ذهن‌مون درست کنیم، بعد از اون کتاب، تبصره‌هاش و قوانینش را برداریم واسه شخص.

"فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ" میگه چرا گفته مجرمین؟ به خاطر اون ترسی که داشتند مجرم هستند. مجرم اصل ریشه‌ش از چیه و چه معنی میده؟ جَرَمَ یعنی چی معنای اصلی؟ جَرَمَ اصل معنی یعنی چی؟ جَرَمَ اصل معنا بریدن، چیدن میوه از درخت را هم میگن جَرَمَ.

چرا به این گناه و بعضی از انواع گناه میگن جرم؟ چون رابطه خودش را با خدا می‌چینه، قطع می‌کنه. به خاطر همین بهش میگن مجرم.

چون این مجرمین رابطه‌شون را با خدا قطع کردند و درگیر زینت‌های خدا شدند، دچار غفلت شدند خدا این برنامه را برایشان چیده. جنایت؟ نه. جرم یعنی قطع رابطه، مجرم یعنی کسی که دیگه هیچ اتصال و وابستگی به خدا نداره.

و اما جمله بعدی: **"وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ"** این کلمه مَالِ را دقت کنید، این رسم‌الخط هست. **"مَا"** استفهام هست، **"لِ هَذَا الْكِتَابِ"** بوده. ولی توی رسم‌الخط اینجوری نوشتند یعنی کلمه مال نیست، مفهومه؟ کلمه **"مَالِ"** نیست، کلمه **"مَا"** استفهام، به علاوه **"لِ"**، به علاوه **"هَذَا"**. درست‌ترش این بود که بین **"مَا"** و **"لِ"** به اندازه یک حرف فاصله بندازند، نه اینکه سر هم بنویسند. حالا رسم‌الخط هست و ما هم قبول می‌کنیم. (دقیقه ۴۰)

این چه کتابی هست؟ **"مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً"**

"يُغَادِرُ" از ریشه غَدَرَ به معنای جا انداختن، فروگذار کردن، ترک کردن، رها کردن. اینها توش هست. این چه کتابی هست که نه کوچیک را جا گذاشته و نه بزرگ را **"لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا"**.

به من بفرمایید که چرا **"صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً"** هست؟ یعنی چرا **"ةً"** داره، یه چیزی که مونث هست باید باشه؟ اعمال، جمع مکسر هست. بله؛ احسنت.

یه نکته؛ چرا اول **"صَغِيرَةً"** گفته بعد **"كَبِيرَةً"**؟ توی ادبیات ما بخواهیم صحبت کنیم دو حالت بیان داریم کی اول کوچیکه را میگیم بعد بزرگه؟ کی اول بزرگه را میگیم بعد کوچیکه؟ لحن صحبت، مقام صحبت چیه؟ یه نکته‌ای را علامه میگن: که در کلام اگر مثبت باشه یعنی فعل‌ها مثبت باشه یا مفهوم مثبت باشه اصطلاحا میگیم ترقی. یه حالت ترقی، نردبان. می‌خواستند ترقی و تدلی را بگن می‌گفتند نردبان. از نردبان بریم بالا، ترقی، از نردبان بیاییم پایین، تدلی. این شد ترقی و تدلی. تدلی، پایین اومدن. اگر من از پایین برم بالا، اول کوچیکه را میگم بعد بزرگه را. درسته؟ از پله پایینی رفتم بالا، میگیم از ادنی به اعلی. به این میگن چی؟ ترقی. از پله پایینی رفتم یه پله بالاتر، بهش میگن ترقی. بالای نردبان هستم میام پایین، بهش میگن تدلی. از کبیر به صغیر. حالا اینجا چیه؟ نگاه کنید اینجا از بزرگ به کوچیکه یا از کوچیک به بزرگه؟ پس ترقی هست.

در مقام تعجب اگر بخواهیم صحبت کنیم اول کوچیک را میگیم، مثلا میگم وای این چه نامه اعمالی هست، خدا کوچیکه را هم جا نگذاشته چه برسه به بزرگه؟ ببینید توی حالت تعجب وقتی از یه چیزی خیلی تعجب می‌کنیم اول کوچیکه را می‌گیم. خدایی که اعمال ریزمون را اصلا جا نگذاشته قطعا اعمال بزرگ‌مون هم هست. به این حالت تعجب میگیم. توی تعجب ما معمولا ترقی به کار می‌بریم. حالا مثلا مقام سخن یه چیز دیگه‌ای باشه تدلی هست. جا افتاد دوستان؟ یا ترقی صحبت می‌کنیم یا تدلی.

پس اول صغیر هست چون در مقام تعجب هست. خدایی که کوچک‌ها را هم حساب کرده وای به حال اعمال بزرگ‌مون. **"لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا"** این از اون جملات وحشت برانگیز هست. یعنی هر کاری، میگه **"مَا عَمِلُوا"**. **"مَا"** چیه اینجا؟ آنچه، موصول هست، هر چی انجام دادیم. از اشاره، از اخم، از تکیه کلام، از نگاه، از قدم بی‌جا، از حرف بی‌جا. میگه هر چی که انجام دادید **"وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا"** یعنی چیزی نیست که جا بیفته. مثل همون سوره اسراء **"وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ"** همه اعمال پرنده هستند دور سرمون دارند می‌چرخند.(دقیقه۴۵) پرنده هستند **"طَائِرَ"** اینها گم نمیشن. خدا روز قیامت این پرنده‌ها را میاره جلوی چشم‌مون و حاضر می‌کنه.

اینجا میگه **"وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا"** به یکی نگاه بی‌جا کردیم، اخم کردیم، اشاره کردیم با نگاه‌مون مسخره کردیم، توی دل‌مون یه حرفی زدیم، همون را به زبان آوردیم، مسخره کردیم، غیبت کردیم. **"وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا**

حَاضِراً" هر کاری انجام بدیم حاضر میشه، گم نمیشه هرگز گم نمیشه. حالا به اصطلاح امروز توی کائنات ضبط میشه. چجوری ضبط میشه؟ من یه مثال علمیش را بزنم فقط برای اینکه تقریب به ذهن بشه. مثال علمی اینه که قاعده نور و حرکت نور را همه بلدید، مسافتی که نور در طول یک سال طی می‌کند را بهش میگن سال نوری. مسافت و یک سال، هم طول می‌خواهیم مسیر، هم زمان. مسافتی که فوتون‌های نوری در طول یک سال طی می‌کنند را بهش میگن سال نوری. از خورشید مسافتی که نور خورشید طی می‌کنه تا برسه به کره زمین، چند دقیقه هست؟ چی شنیدید؟ هشت دقیقه هست یعنی این چیزی که ما به عنوان یک فوتون نوری دریافت می‌کنیم توی روز، هشت دقیقه پیش از خورشید ساطع شده و همینطور بازگشت. یعنی اصل بازگشت نور، چیزی که از زمین ساطع میشه به خورشید میرسه، هشت دقیقه راه هست. یعنی اون چیزی که الان رسیده به خورشید مال هشت دقیقه پیش بوده. حالا شما سیاره‌ها را ببرید عقب تر. چیزی که از کره زمین به یک سیاره یا ستاره‌ی خیلی دورتر می‌رسه به فرض یک سال نوری هست، یعنی وقایعی که یک سال پیش در کره زمین اتفاق افتاده تازه رسیده به فلان سیاره. گرفتید چی شد؟ حالا بریم عقب‌تر، وقایعی که صد سال پیش در روی کره زمین اتفاق افتاده تازه رسیده به یک سری، حالا این بحث علمیش هست، شاید بحث قیامت خیلی متفاوت با این هست، ولی مطلب را برامون قابل فهم می‌کنه.

انگاری خدا کل این کهکشان را برای ما مثل یک دفتر یادداشت گذاشته، فلان عمل در فلان تاریخ رسیده، ثبت شده، در فلان سیاره مثلا، در فلان ستاره. یا اتفاقات صد سال پیش اتفاقات هزار سال پیش هنوز ثبت هست در کائنات. بر اساس اون اصل بازگشت نور. همین رو شما توی فاز قیامت حساب کنید. هیچی گم نمیشه. هر عمل ما یه نوری داره در بُعد معنوی، این نور هست تا برسه، یه جایی ثبت میشه. هیچی گم نمیشه، هر عمل ما یه جایی ثبت میشه.

یه ضرب‌المثلی هست مال اسپانیا، نمی‌دونم مال کجا هست، طوفان پروانه که میگن اگر این سر دنیا پروانه‌ای بال بزنه اون سر دنیا یک طوفانی راه میفته. کل اعمال ما در عالم امکان نویز میندازه اگر گناه باشه که بدتر. تا سوار هواپیما میشیم میگن موبایل‌تون را توی حالت پرواز بگذارید چون اگر روشن بشه، همون یه موجی که از موبایل ما ساطع میشه ممکنه اختلال ایجاد کنه در پرواز. گناه یک گناه گرچه به چشم ما کوچیک هست در عالم امکان نویز میندازه، اختلال ایجاد می‌کنه که این خیلی باید نگاه‌مون را باز کنه. تمام اعمال ما هم ثبت میشه هم گم نمیشه هم اگر گناه باشه اختلال ایجاد می‌کنه. اختلال ایجاد می‌کند مثل همون حکایت موج موبایل هست که در پرواز یک هواپیما تاثیر میذاره. گناه ما موجش در صعود ما و در کمال ما اختلال ایجاد می‌کنه. حالا فکر کنید این اثر در کل عالم امکان هست. اگر یکی گناهش خیلی عمیق باشه مثل سقفیه، اثرگناهش تا قیام قیامت هست و میشه به همین راحتی گفت، تمام جرم‌ها و گناه‌ها و قتل‌ها و ظلم‌هایی که الان در عالم امکان داره اتفاق میفته مال این هست که نگذاشتن کسی که مولی‌الموحدین هست سرجاش حکومت کنه و امامان را نگذاشتن حکومت کنند. هر چی گناه از اون لحظه تا قیامت هست، هست واسش. یا هر کسی که گناهش اینقدر عمیق هست مثل اینهایی که قتل عام عمومی انجام میدن مثل این کشتارهایی که الان انجام میشه در غزه و لبنان، این گناه داره

اینقدر توی عالم امکان اثر می‌گذاره که تمام ارکان هدایت را داره مختل می‌کنه، یعنی نظام را بهم میزنه. نظام عالم را داره مختل می‌کنه. (دقیقه ۵۰)

خدا با معجزه کار را پیش نمی‌بره. اینقدر وایمیسه تا همه به یک فهمی برسند، یه قیامی اتفاق بیفته یه اضطراری. بازتاب عمل میگم که خدا همه را نگه می‌داره یه جا. عمل‌ها که گم نشده.

امام زمان قلبشون در فشار هست چون تمام گناهان عالم را و جرم‌ها را و فسادها را می‌بینند. اعمال بهشون عرضه میشه. خیلی به ایشون فشار میاد یعنی مظلوم‌ترین انسان‌ها روی زمین خود شخص امام زمان هست، خیلی بهشون فشار میاد، این اشراف را دارند تمام جرم‌ها را می‌بینند تمام ظلم‌ها را می‌بینند تکبرها را می‌بینند. این حجم از جنایت بین انسانها را در کل کره زمین می‌بینند و باید صبر کنند یعنی اون لحظه باید برسه.

آیه ۵۰"وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿۵۰﴾ "

تنها آیه‌ای هست که اثبات می‌کنه شیطان از جن هست "**كَانَ مِنَ الْجِنِّ**" اگر نبود توهم پیش میومد که شیطان از ملائکه‌ست چون بین ملائکه بود. جای دیگه استثنا از ملائکه بود " **فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ** " مثلا " **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ** " یا جای دیگه اون **الا** را که میاره توهم پیش میاد که شیطان از ملائکه بوده در حالی‌که اینجا داره صریحا میگه که جن هست، یعنی جنسِ مخلوق بودنش جن هست.

برای بار دوم توی کل قرآن ماجرای بین خدا و ابلیس را داره بیان می‌کنه. خداوند دستور داد به ملائکه، که بر آدم سجده کنند همه سجده کردند مگر ابلیسی که از جن بود. به ما نشون میده که ابلیس خودش را جا زده بین ملائکه و خدا هم فعلا نمی‌خواسته که لوش بده تا اینکه یه صحنه‌ای مثل سجده بر آدم پیش بیاد تا اون منویات و درونیات شیطان بروز پیدا کنه. یعنی تا زمانی که سجده بر آدم پیش نیومده بود شیطان لو نرفته بود. ملائکه عقل محض هستند یعنی توی چهارچوب قوانین خدا پیش میرن، تصور این رو نمی‌تونستند بکنند که شیطان ممکنه یه موجود اینقدر خبیث باشه، اینها اینقدر ذهنشون سالم و مثبت هست. هیچوقت نمی‌دونستند که شیطان چقدر خبیث هست تا اینکه خدا این صحنه را پیش آورد، این صحنه سجده بر آدم. اونجا تازه ملائکه فهمیدند که شیطان کی هست تا الان بین خودشون شش هزار سال خم و راست شده نماز خوانده عبادت کرده یه دفعه یه صحنه‌ای پیش اومد شیطان اون تکبر و اون حسادت وجودیش گل کرد.

مثلا جای دیگه در سوره اعراف می‌فرماید که چرا من باید سجده کنم تو من را از نار خلق کردی؟ "**خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**" چرا من باید سجده کنم، این حسادت هست. اینجا این واقعه را داره بیان می‌کنه.

"فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ" فسق، حرف گوش نکردن، توی فارسی بهش میگن فسق. اصل معنا اون جدا کردن پوست هسته خرماست، دور هسته‌ی خرما رو یه پوستی گرفته، پوست سفید بی رنگ، اون رو بلند کنید هسته را از توش در بیارید انگار لباسش را دارید در میارید، به این حالت میگن خروج. خروج از اون پوسته. به این میگن فسق. به این خروج میگن، فَسَقَ. (دقیقه ۵۵)کسی که از ذی بندگی از لباس بندگی خارج بشه بهش میگن فاسق. یعنی حرف گوش نکنه اطاعت نکنه بهش میگن فاسق.

و اما ولایت شیطان **" أَفَتَتَّخِذُونَهُ"** آیا خود شیطان و بچه‌هاش را **"وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ"** به ولایت گرفتی، درحالیکه، واو حالیه هست **"وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ"**. **"هُمْ"** مبتدا، **"لَكُمْ"** جار و مجرور، **"عَدُوٌّ"** خبر. آیا این شیطان و بچه‌هاش را به ولایت گرفتید؟

چند نوع ولایت داریم؟ اینجا داره بررسی می‌کنه. یه نوع ولایت، ولایت تدبیر، یه نوع ولایت هم ولایت اطاعت. یه توضیحی بدم. ولایت اطاعت همان اولوهیت هست یعنی پرستش. اطاعت کردن یعنی پرستش کردن. ولایت تدبیر همان ربوبیت هست. توی سوره ناس میگیم**"قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ النَّاسِ﴿۲﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ "** اون **"إِلَهِ النَّاسِ"** اطاعت و پرستش هست، ربوبیت تدبیر هست. علامه میگه هر دو تاش هست. اول میگه ولایت اطاعت یعنی شما اینقدر حرف شیطان را گوش میدید انگار دارید پرستش می‌کنید و دومی ولایت تدبیر. یعنی همه امورتون را سپردید دستش. سرپرستی‌تون داره می‌کنه شیطان. آیا شما همچین کسی را به ولایت گرفتید؟

قطعا شیطان ذریه داره قبیله داره **"إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ "** سوره اعراف. این شیطان و قبیله‌ش، قبیله‌اش هم بچه‌هاش هستند، هم از انسان و هم از تمام موجودات می‌تونه قبیله شیطان واقع بشه. قبیله‌ش شما را می‌بینند از جایی که نمی‌بینید. میگه قدرت اشراف هم خدا بهشون داده. یه تیزفهمی هم دارند یعنی شیطان نسبت به ما تیزفهم‌تر هست، جن یعنی کلا جن‌ها باهوش‌تر هستند. مطلب را زود می‌گیرند زود تحلیلش می‌کنند و زود هم دست به کار میشن. سرعت حرکت‌شون هم خیلی خیلی بیشتر از ما هست چون مثل ما سنگین نیستند، گِل ندارند ما گل داریم چسبیدیم به زمین، وزن داریم اونها گل ندارند یعنی از چهارتا عنصر، گل را ندارند پس سبکترند. و اینکه عمرشون خیلی طولانی هست یعنی کمِ کم عمرهای چهار هزار ساله یعنی بچه‌شون یا جوان‌مرگشون چهار هزار ساله هست یعنی جنی که در چهار هزار سالگی مرده یعنی جوون‌مرگ شده به خاطر همین میشه جن‌هایی را به فرض الان تصور کرد که مال زمان واقعه کربلا باشند مال واقعه‌ی بعثت باشند، مال واقعه‌ی زمان تولد حضرت عیسی حتی میتونیم جن داشته باشیم تا الان. دیر می‌میرند مرگ‌شون دیرتر از مال ماست ما انسان‌ها عمرمون صد سال، دویست سال که نداریم، صدش را هم پر کنیم هنر کردیم اما جن بچه‌شون هزار ساله میمیره میگن که در کودکی مرده یعنی هزار ساله بوده، جوون‌مرگ‌شون چهار هزار ساله هست. به خاطر اینکه گل ندارند سلولهاشون دیرتر پیر میشه. ما از سلول و مولکول و اینها هستیم. اونها ماده دارند آتش و باد و هوا. گل ندارند یا خیلی کم هست، بعضی‌هاشون گل خیلی جزئی دارند واسه همین حرکت‌شون خیلی فعال و خیلی تند هست. در لحظه میتونند اینجا باشند می‌توانند اونجا باشند، ته شهر باشند برن شهر

دیگه، پرواز می کنند و به همین دلیل منافق ندارند چون که جمع ندارند، جمع بشن نهایت به اندازه چند دقیقه با هم بتونند وایسن، من میگم همش در حال ورجه وروجه هستند، نمی‌تونن یک جمع و اجتماعی تشکیل بدن مثل انسان. انسان اگر اجتماع تشکیل بده منافق میشه چون نفاق در دل اجتماع هست.. اینها چون اجتماع ندارند منافق ندارند یا خوبند یا بد. آقای آیه‌الله حق شناس خدا بیامرزت‌شون ایشون می‌گفتند: جن‌ها سنی هم ندارند. یعنی اگر الان مومن هستند شیعه هستند یا کافر هستند، کافرش میشه شیطان. یعنی اجنه بد و شرور میشن شیاطین. اجنه خوب میشه همون سوره جنی که اومدن اعتراف به اسلام کردند.

جنیان دو گروه بیشتر نیستند یا شیعه هستند یا کافرند، این رو آقای حق شناس میگن. (دقیقه ۶۰)

سوال: انسان می تونه جن رو در اختیار خودش بگیره؟ پاسخ: بله؛ حضرت سلیمان. به اذن خدا. اجازه و اذن خدا باشه، میشه. علامه طباطبایی و برادرشان مرتب این کار را کردند، برادرشان بیشتر. محمدحسن الهی طباطبایی. شخصیت ایشون خیلی جالبه اگر وقت کردید بخونید محمد حسن الهی طباطبایی برادر کوچکتر علامه، چهار سال کوچکتر هست. ایشون خیلی توی این زمینه‌ها احضار می‌کرد سوال علمی داشت احضار می‌کرد ائمه را. در جهت کار شر هم میشه ولی انسان خودش باید شر باشه و یه قدرت روحی خیلی قوی هم پیدا کنه و این کار را بکنه.

الان صهیون‌ها این کار را می‌کنند.الان دیروز نمی‌دونم دیدید یا نه؟ نتانیاهو از تمام این خاخام‌های یهود درخواست کرد با طلسم و جادو هر کاری می‌تونید بکنید، برای ما قدرت بخرید یعنی استفاده می‌کنند. کلا کار صهیون استفاده از جن هست. یهودیان کلا کارشون با جن هست، پیش میرن با جن پیش میرن اولیا خدا تک و توک ماذون هستند اذن دارند که برای مسائل هدایتی استفاده کنند یا حالا بحث‌های علمی. برادر علامه طباطبایی عمر سعد را هم احضار کرده بود. یعنی روح عمر سعد را احضار کرده بود یا از جنیان خیلی کمک گرفته بود.

برادرشان کتاب خاصی ندارند اما در مورد زندگینامه‌شون سرچ کنید، بزنید محمدحسن الهی طباطبایی میاد. خیلی نابغه‌ست برادرش و خیلی جلو هست از لحاظ روحی. خود علامه میگه که شما من رو به المیزان شناختید معروف شدم، نمی‌دونید برادرم کیه! این جمله علامه هست میگه: نمی‌دونید برادرم کیه. یه شخصیت فوق‌العاده هست خیلی زود هم از دنیا رفتند توی شصت و دو سه سالگی از دنیا رفتند. یه کتابی راجع به نت‌های موسیقی نوشتند، خیلی شدت نبوغ بالایی داشتند در علم موسیقی نه هنر موسیقی، نواختن نه. علمش یکی از علوم خیلی ممتاز هست. بعد ترسیدن که استفاده بد بشه از این علم، کتاب را از بین بردند یعنی از شدت تقوا ترسیدند این کتابی که در مورد نت‌های موسیقی نوشته شده. خود علامه موسیقی‌دان هستند یعنی حتی میگن که ما نگاه می‌کردیم به درختان، نت‌های موسیقی را می‌شنیدیم. تسبیحات را، ذکرها را سر و صداها یا آواز پرندگان را موسیقی می‌بینند موسیقی شناس هستند، یه علم خاصی هست. این هم از این بحث ابلیس وجن و...

موسیقی یه علم هست، نه ابزار موسیقی، این کلا جداست. خود علم موسیقی و فهمیدن مثلا نُتِ صدای پرنده به فرض دارکوب یا نت صدای گنجشک خودش یه علم خاصی هست که علامه و برادرشان به این علم موسیقی اشراف داشتند.

بخش دوم

شرح زندگی ملاحسینقلی همدانی و کرامات ایشون

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش دوم جلسه امروزمون در عرفان‌های صادق، عرفان نجف، رسیدیم به ملاحسینقلی همدانی.

جلسه پیش سیدعلی شوشتری را گفتیم استاد ملاحسینقلی.

ملاحسینقلی شاگرد شیخ انصاری و سیدعلی شوشتری هست. در واقع جزو پایه‌گذاران عرفان نجف هست ملاحسینقلی. در همدان به دنیا اومده در یک روستایی به نام شَوند، و از نوادگان جابربن عبدالله انصاری هست همون صحابی خاص پیغمبر که تا زمان امام باقر علیه‌السلام عمر کرد. ملاحسینقلی حدود صد و سی سال پیش هم از دنیا رفته یعنی شما اگر بخواهید طول حیاتشان را حساب کنید باید بریم تا ۱۷۰ سال پیش یعنی ۱۳۰ سال پیش در پیری از دنیا رفتند.

بخواهم ماجراهای زندگی‌شون را بگم، باید برگردم صد و شصت هفتاد سال پیش، تا جوانی و بلوغش را بگم. عرض کردم مزارش هم دقیقه توی باب‌الراس، روبه روی باب‌الراس هست. اگر رفتید کربلا روی دیوار هم اسم‌شان نوشته شده یکی ملاحسینقلی هست پایینش هم علامه کشمیری هست. سید مرتضی کشمیری، نه این کشمیری عبدالکریم ایران.

سید مرتضی کشمیری دقیقا روی دو تا سنگ بالا و پایین هست. حتما برید بالای سرشون و ازشون کمک بخواهید. توی قسمت مردونه هست، اگر خلوت باشه اجازه بگیرید راه‌تون میدن که برید یه فاتحه‌ای بخوانید. معمولا می‌گذارند، من رفتم اجازه میدن.

اول توی تهران شروع کردند خارج فقه را خواندن، از همدان اومدن تهران بعد رفتند سبزوار، جزو شاگردان ملاهادی سبزواری شدند. شنیدید اسمش را؟ ملا هادی سبزواری یه فیلسوف بزرگی بوده یک عالم باتقوا. و بعدش رفتند به نجف. در نجف رفتند شاگرد شیخ انصاری و سیدعلی شوشتری شدند. که دوتاشون رو، جلسه پیش عرض کردیم.

اینقدر توی بحث عرفان و معرفت نفس پیشرفت کرد که شد یکی از قطب‌ها، یکی از بزرگان. شیخ انصاری و سیدعلی شوشتری بهشون توصیه کردند که شما شاگرد تربیت کن یعنی می‌خوای که این بمونه، شاگرد تربیت کن. شاگردان کیا هستند؟ شاگردها مثلا میرزاجوادآقا ملکی تبریزی یعنی خودش برای خودش یه وزنه هست، سید احمد کربلایی، محمد بهاری، نائینی، آخوند خراسانی، اینها همه شاگردهای ملاحسینقلی هستند. دیگه کی

را بهتون بگم؟ آیه‌الله قاضی، پدر آیه‌الله مرعشی، محمود مرعشی، سید محسن امین، سیدعبدالحسین لاری. نمی‌دونم اینها را شنیدید یا نه؟ اینها همه شاگردان ملاحسینقلی هستند.

روش‌شون همه معرفت نفس هست که گفتیم پایه‌گذار عرفان نجف هستند. معرفت نفس و حتما مراقبه باید انجام میشده. عرض کردم اینها برای هر جمله سکوت می‌کردند، تحلیل می‌کردند آیا این جمله‌ای که ما گفتیم درسته یا نه؟ بعد ادامه می‌دادند یعنی بسیار سختگیرانه ولی در اثر این سختگیری‌ها و ریاضات، شدن اینی که ما بعد از این همه سال داریم صحبت می‌کنیم. سکوت می‌کردند و می‌گفتند حتی موقع درس دادن؛ درس که حرف دنیایی نیست، موقع درس دادن هم یه لحظه سکوت می‌کردند مبادا غفلتی کرده باشند. مبادا حرف اضافه‌ای زده باشند بعد ادامه می‌دادند یا مبادا درس‌شون، اون جمله درسی برای رضای خدا نباشه، دوباره برمی‌گشتند نیت‌شون را درست می‌کردند. خیلی سخت بوده خلاصه، ما فقط می‌خونیم و تعجب می‌کنیم.

اون بنده‌های خدا که شاگرداشون بودند ریاضت‌های خیلی خاصی باید می‌کشیدند برای حرف زدن، فکر کردن، نشستن. (دقیقه ۵) حتی اینکه راجع به کی، چی فکر کنی همه‌ی اینها را کنترل می‌کردند. آقای نخودکی اصفهانی هم همچنین. اینا شاگردان ملاحسینقلی هستند.

دوستان: آدم اینها رو می‌شنود خیلی ناامید می‌شود. استاد: نه؛ ناامید نشوید. می‌دونید من قصدم چی بود؟ من قصدم معرفی اینها بود و اینکه وقتی غیر معصوم اینه پس حتما یه امام معصوم مطلق داریم که مقامش خیلی بالاست چون توی این زمانه شبهه علیه معصوم مطلق، علیه امام زیاد هست. وقتی یه آدم غیر معصومی داریم که اینقدر مواظب اعمال و رفتار و گفتار و اینها هست پس قطعا یه شخص بالاتری به عنوان معصوم مطلق تحت عنوان امام، خدا قرار داده برای هدایت. اینها انگار حقانیتی هستند برای وجود امام.

من یادم نمیره این آقای محمدحسین طباطبایی که توی پنج سالگی، حافظ کل شد. پدر من حرف خوبی زدند گفتند اینکه توی این سن تونسته به این علم دست پیدا کنه یعنی امام جواد چیز عجیبی نیست، امام زمان توی پنج سالگی امام شدند چیز عجیبی نیست، خدا به سن نگاه نمی‌کنه اون علم امامت را می‌تونه توی قالب بچه بذاره، میتونه توی قالب پیرمردی مثل امام صادق بذاره یعنی علم امامت به سن نگاه نمی‌کنه. یک علم هست یک هنر هست یک معرفتی هست که خدا یه بار توی قالب امام جواد هفت ساله می‌ذاره یه بار توی قالب امام زمان پنج ساله یه بار هم توی قالب امام صادق مثلا پنجاه شصت ساله. برای خدا که فرقی نمی‌کنه. حضرت عیسی هم که هنگام تولد. پس چیز عجیبی نیست وقتی ما میگیم که امام علی یا امام حسن یا امام حسین همچین شخصیتی دارند پس خیلی دور از ذهن نیست.

نظر خودم اینه، این افراد را خدا انگار جلوی ما گذاشته که میشه‌ها، میشه یک کسی معصوم مطلق هم باشه، میشه یه امام حسینی باشه که این کارها را بکنه. اینها را من قصدم این بود که امام اینقدر شخصیتش والاست. یا زیارت جامعه کبیره، افرادی که غیر معصوم هستند به یک درجه کوچکی و یک قطره‌ای از دریای امامان رسیدند پس ما هم می‌تونیم تلاش کنیم حداقل گناه نکنیم. من خیلی آوردم پایین تا برسم به خودمون که

مواظب باشیم، همین. در حد توان‌مون و وسع‌مون. نه ریاضت‌های اینجوری، ما از پسش برنمی‌آییم. بعد می‌افتیم به وسواس ذهنی بعد خدای نکرده می‌زنیم زیر همه چیز. نه همین، عبد باشیم گناه نکنیم در این حد. اول هم به خودم. یعنی قصدم از خواندن این شرح حال‌ها تلنگر به خودم بود.

قدرت نفس ملاحسینقلی

یه ماجرایی از قدرت نفس ملاحسینقلی می‌خوام بگم. حالا آثارش چیه؟ کتاب‌هاش چیه؟ به نظرم اگر می‌خواهید بدونید میتونید سرچ کنید حالا خیلی مهم نیست که بگم. هر چی آثار از ایشون هست به قلم شاگردان‌شون هست یعنی شاگردهاشون نوشتند از زبان ایشون، حالت املایی هستش. اصطلاحا میگن اَمالی. یعنی استاد گفته شاگرد نوشته. امالی شیخ طوسی، امالی شیخ انصاری، امالی شیخ صدوق همه‌ی اینها همینند. امالی یعنی املاها. استاد املا کرده شاگردان نوشتند.

یه روز در یکی از سفرهاشون، اینها با شاگردها حرکت می‌کردند مثلا از نجف می‌رفتند زیارت کربلا، برمی‌گشتند. شب‌های جمعه هم اکثرا این کار را می‌کردند.(دقیقه ۱۰) اون موقع هم بحث این پیاده‌روی نجف تا کربلا بود. وسیله هم که حالا گاری بود و وسیله‌های مال فکر کنید ۱۵۰_۱۴۰ سال پیش، به هرحال شب‌های جمعه می‌رفتند کربلا و برمی‌گشتند. توی یکی از این سفرهاشون با تعدادی از شاگردهاشون رفتند عتبات. بین راه رسیدن به یک قهوه‌خانه‌ای، قهوه‌خانه‌های اون موقع هم خیلی دیگه مطربی بود و خلاصه هوا و هوسی بود و یه بساطی پهن بود اونجا. سر و صدایی بود پایکوبی می‌کردند می‌خوندند و حالا اون کارهایی که انجام می‌دادند.

اینم بگم اصطلاح آخوند به دو نفر توی عالم فقه و حدیث اطلاق میشه یکی آخوند خراسانی یکی آخوند ملاحسینقلی. اولی معمولا ملاحسینقلی هست وقتی میگن آخوند یعنی ملاحسینقلی.

آخوند به شاگردهاشون فرمود یکی برود و اینها را نهی‌از منکر کند. هیچ‌کس جرات نکرد. همه گفتند: حالا ما بریم داخل قهوه‌خانه، همه دارند می‌خوانند می‌زنند می‌رقصند و مست هم می‌کنند، الان بریم به اینها چی بگیم؟ بگیم نکنید این کارها را گناه داره؟ حرام هست؟ هیچ‌کس گوش نکرد یعنی همه ترسیدند و نتونستند برن جلو. خود آخوند گفتش که من خودم میرم، وقتی که نزدیک شدند رفتند جلو اون کسی که ابزارش دستش بود، داشت می‌نواخت، گفت: اجازه میدید من بخونم شما بزنید؟ من بخونم شما بنوازید؟ فکر کنید با لباس روحانیت رفتند یعنی با اون هیبت علمای نجف، همه هم می‌شناسند اینها را، علمای نجف یه تیپ خاصی داشتند. رفته داخل قهوه‌خانه، بین یه عالمه زن و مرد که دارند لهو و لعب با هم انجام میدن بعد میگه من بخونم شما بزن. خیلی تعجبی هست. مگه شما بلدید بخونید؟ میگه بله. یه اشعاری را می‌خونه به نام اشعار ناقسویه، منثور حضرت علی هست. خیلی آهنگین و ریتمیک هست. نمی‌دونم آشنا هستید یا نه. حالا من دو سه تا از بیتش را بیارم بخونم. اشعار ناقوسیه را می‌خونه ضرب داره این اشعار، منثور حضرت علی هست. بعد اینها اولش می‌زنند یعنی این

می‌خونه اونها می‌زنند بعد یه دفعه‌ای اینقدر این اشعار قوی هست همه دست نگه می‌دارند و ساکت میشن، گوش می‌کنند، کار به جایی می‌رسه که آخر شعر همگی گریه می‌کنند یعنی اثر کلام و اون نفس حقی که آخوند داشته همه را منقلب می‌کنه یعنی جمعیت اون قهوه‌خانه همه برمی‌گردند.

اشعار ناقوسیه. اگر بتونم بیارمش. چرا بهش میگن ناقوسیه؟ با ضرب ناقوس کلیساست.

لا اِلهَ اِلاّ الله *** حقاً حقاً صِدقاً صِدْقاً

اِنَّ الدُّنْیا قَد غَرَّتْنا *** وَ اشتَغَلَتْنا وَ استَهْوَتْنا

یابْنَ الدُّنْیا مَهْلاً مَهْلاً *** یابْنَ الدُّنْیا دَقّاً دَقّاً

یابْنَ الدُّنْیا جَمْعاً جَمْعاً *** تَفْنی الدُّنْیا قَرْناً قَرْناً

ما مِنْ یَوم یُمضْی عَنّا *** اِلاّ اَوْهی رُکْناً مِنّا

الی آخر

یه همچین ریتمی داره اینو می‌خونند، حفظ هم بوده، آقای ملاحسینقلی. اونها زدند بعد دست نگه داشتند، گوش می‌کردند به معنی، همه منقلب شدند یعنی آثار این نفسِ گرم را می‌خوام بگم. یه آدمی که خودش به قدری با تقوا هست یه جمله میگه و اثر می‌گذاره اون جمله‌اش.

یکی از شاگردان میگه که وقتی که ما از آنجا دور می‌شدیم هنوز صدای گریه آنها به گوش می‌رسید. اینها همه‌شون بلند بلند شروع کردند به گریه کردن.

یا یه ماجرای دیگه هم از ایشون بگم. یه شخصی به نام عبد فرار یعنی عبد گریزان، اینقدر که توی گناه غرق بوده لقب گذاشته بودند براش. از اراذل و اوباش نجف بود مردم از ترس‌شون بهش احترام می‌گذاشتند تا اذیت‌شون نکنه. این فرد شرور اگر میل به چیزی پیدا می‌کرد هیچ‌کس نمی‌توانست جلوش را بگیره حتما باید اون خواسته‌ش را برآورده می‌کردند. مردم نجف از دست اون در امان نبودند.

یه شب جناب ملاحسینقلی از زیارت حضرت علی علیه السلام دارند برمی‌گردند توی مسیر جلوی راه ملاحسینقلی وایساده. عارف ملاحسینقلی بدون توجه از کنارش گذشت، همه باید در مقابلش خم و راست می‌شدند بهش احترام می‌گذاشتند یه پولی بهش می‌دادند، بی‌توجهی آخوند خیلی براش گرون دراومد. (دقیقه ۱۵) حرکت کرد تا بره این آخوند را تنبهش کنه. دوید و جلوی راهش را بست و خیلی بی‌ادبانه گفت: آشیخ چرا به من سلام نکردی؟ این آقای همدانی هم گفتند: تو مگه کیستی که من بخوام به تو سلام کنم؟ تو کیستی که من حتما باید به تو سلام می‌کردم. گفت من عبد فرار هستم. به این لقب را اینقدر معروف هست که خودش هم قبول کرده.

ملاحسینقلی گفت: عبدفرار، افررت من‌الله امن رسول؟ از خدا فرار کردی یا از پیغمبرش؟ همین، راهش را گرفت و رفت. فردا صبح درس را که تموم کرده بود رو به شاگرداش کرد و گفت امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشه بریم به تشییع جنازه‌ش. عده‌ای از شاگردان آخوند حرکت کردند برای تشییع ولی با کمال تعجب دیدند که رفت سمت خانه عبدفرار. از دنیا رفته بود همان یاغی معروف یعنی از دیروز تا امروز که فوت کرده با یک جمله متحول شده بود. همین. از خدا فرار کردی یا از رسول خدا؟

ما می‌تونیم یک جمله بگیم. اتفاقا توی امر به معروف و نهی از منکر میگن بگو و بگذر. توضیح و تفصیل نداریم اگر می‌خواهید شما یه نکته‌ای بگید، امر به معروف و نهی از منکر را توضیح ندید. بگو و بگذر. یه جمله. افررت من الله ام من رسوله؟ تشییع جنازه تموم شد یکی از شاگردان آخوند رفت پیش همسر عبدفرار. دیروز تا امروز. ازشون سوال کرد چی شد که فوت کرد؟ همسرش گفت نمی‌دانم که چه شد هر شب دیر وقت با حال غیر عادی و از خود بی‌خود منزل می‌آمد ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می‌زد با خود تکرار می کرد: افررت من الله ام من رسوله؟ می‌گفت با همین یه ناله زد و فوت کرد یعنی همون یک جمله اینقدر اثر گذاشته بود، سکته کرد. نتونست اون بار اون جمله را. می‌خوام این نفس گرم ملاحسینقلی را بگم. بعد شاگردان فهمیده بودند این جمله مال ملاحسینقلی هست. بعد گفتند که ایشون گفتند: من می‌خواستم او را آدم کنم این کار را هم کردم اما نتونستم توی این دنیا نگهش دارم یعنی دیگه مرگش دست من نیست، تونستم برش گردونم اما نتونستم زنده نگهش دارم.

از کرامات ملاحسینقلی زیاد گفتند خیلی شخصیت عجیبی هست. تاکید می‌کنم اگر مشرف شدید کربلا حتما برید سرمزارش. کمک بخواهید براشون فاتحه بخونید. دست‌شون خیلی باز هست. امثال این آدم‌ها دست‌شون خیلی باز هست.

توی این دو سه دقیقه یه ماجرای دیگه هم بگم و تموم کنم.

توی یکی از سفرهای زیارتی پیاده داشتند می‌رفتند کربلا. یه سری راهزن بیابانی اموال‌شان را غارت کردند، هر چی که داشتند می‌دزدند. بعد این عارف همدانی یعنی ملاحسینقلی را می‌شناسند. می‌دونند این کیه؟ هر چی که دزدیده بودند را برمی‌گردونند. میگن نمی‌دونستیم شما توی این کاروان هستید معذرت هم می‌خوان. آخوند ملاحسینقلی میگن هر چی پول و اینها برداشتید برای خودتون، کتاب‌هام رو بهم برگردونید. کتابها را پس می‌گیره و بقیه مال را پس نمی‌گیره قبول نمی‌کنه. میگه همون موقع که از من دزدیدند من اینها را حلال کردم یعنی کرامت نفس خیلی بالایی داره. میگه چون راضی نشدم به واسطه من، خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند. ببینید چقدر عجیبه یعنی ازت دزدیدن، میگه همون موقع که دزدیدن حلال کردم، دلم نیومد به خاطر من اینها بیفتن توی آتش جهنم. نمی‌خوام به خاطر من لقمه‌ی حرام از گلوی کسی پایین بره. مال دزدی شد براشون حلال. و اگر این لقمه حرام پایین بره اینها اون وقت موعظه درشون بی‌اثر میشه. من خواستم حلال بخورند این دفعه که اگر کسی براشون موعظه ای کرد اثر کنه. (دقیقه ۲۰)

خیلی شخص عجیبی هستند. چقدر کرامت نفس داره، چقدر شخصیت داره، چقدر نگران هدایت مردم هست. بعد همین‌ها رو شما ضرب در میلیون میلیون کنید چقدر امام حسین تا لحظات آخر تلاش کرد هدایت کنه، چقدر برای شمر دلش می‌سوخت برای عمر سعد دلش می‌سوخت. آدم تازه اونجا می‌فهمه کار امام یعنی چی؟ یعنی عرض می‌کنم من اینها را میگم که شما هم این را توی یه قیاس خیلی خیلی بالاتر ببینید که امام چه موجودی هست؟ چقدر اینها دوست داشتنی هستند.

خسته نباشید.

ما تقریبا راجع به ملاحسینقلی مطلب‌مون، نمیگم تموم شده، باز حکایت از ایشون داریم چون بعد از این، با شاگردان ایشون سر و کار داریم مثل نخودکی اصفهانی، میرزا جوادآقا ملکی، آیه‌الله قاضی. می‌خواهیم مخصوص روی ویژگی‌های آیه‌الله قاضی تمرکز کنیم و باز برمی‌گردیم به سمت ایشون.

وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین

اللّهُمّ اجْعَلْنا وَجِیها بِالْحُسَینِ علیه السلام فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ